

آیا سرنوشت زن را ساختمان بدنی او تعیین می کند؟

تبرستان
www.tabarestan.info

از: اولین رید



ترجمه: رها دانش

آیا سرنوشت زن را ساختمان بدنی او تعیین میکند؟

تبرستان
www.tabarestan.info

از: اولین رید

ترجمه : رها دانش

تبرستان
www.tabarestan.info

بسیاری از زنانیکه در جنبش آزادی‌زن فعالیت میکنند و با اثر انگلس^۱ بنام "منشاء خانواده، مالکیت و دولت" آشنایی دارند، باین مساله معتقدند که ریشه‌های تعدی، ظلم و ستمی که برزن روا میشود در جامعه طبقاتی نهفته است. آنان بدرستی واژه برتری جنسی^۲ را برای توضیح نظام اجتماع سرمایه‌داری - آخرین مرحله از جامعه طبقاتی - ابداع کرده‌اند، زیرا چنین نظامی برای زنان در تمام شئون زندگی تبعیض قائل شده است.

ولی چیزی که زنان از آن اطمینان ندارند اینست که آیا ساختمان بدن زن است که نقش اصلی را در پائین نگاهداشتن او بعنوان "جنس دوم" بازی کرده است؟ این عدم اطمینان در جامعه‌ای که زیر سلطه مردان میباشد کاملاً قابل فهم و درک است، زیرا نه تنها تاریخ بوسیله کسانی نوشته شده که وضع فعلی و نظام کنونی را تصدیق میکند، بلکه تمام علوم در حیطه قدرت آنهاست. از این میان دو علم زیست‌شناسی و مردم‌شناسی برای شناخت زنان و تاریخشان در درجه اول اهمیت قرار دارند. و این هر دو چنان عمیقاً از مرد طرفداری میکنند که بجای آشکار نمودن حقیقت، سعی در پنهان کردن آن دارند. شاید زیان آورترین تبلیغات کاذب علمی، که در مورد پست شمردن جنس مؤنث صورت میگیرد، بنام علم زیست‌شناسی قالب میشود. بگفته این افسانه‌سازان، زنان بدلیل ساختمان بدنی و وظایف مادری، از نظر فیزیکی عقب افتاده‌تر از مردان

هستند. این مساله را چنین مطرح میکنند که عجز زن میراث دوران گذشته و زندگی حیوانی است که او را بی دفاع و وابسته به جنس برتر مرد کرده است. بزبان دیگر طبیعت را مسئول محکومیت همیشگی زن و حقیر شمردن او میدانند. واضح است که مؤنث و مذکر از نظر فیزیکی با یکدیگر فرق دارند، بدین معنی که مؤنث دارای عضو زنانه جهت زاد و ولد و مادرشدن است ولی این حقیقت ندارد که طبیعت مسئول ظلمی است که بزن وارد میشود. این ستم صرفاً "نتیجه نهادهای اجتماعی و قوانین است که بدست مردان در اجتماع طبقاتی پدرسالاری^۳ ایجاد شده و بهیچوجه در اجتماعات اولیه بی طبقه و یا در دنیای حیوانات وجود نداشته است.

این تحریف تاریخ اجتماعی و طبیعی برای تبرئه کردن جوامعی است که برپایه تبعیضات جنسی استواراند و ستم وارده برزن براین پایه توجیه شده است. استفاده‌ای که از این نظریه میشود واضح است: چرا زن برای برطرف نمودن این بی عدالتی‌ها بجنگد و در جستجوی برابری باشد درحالیکه تمام مشکلات از ساخت بدنی او سرچشمه میگردد؟ چرا بیهوده در پی تغییر وضع اجتماعی خود باشد وقتی که هرگز نمیتواند ساختمان جنسی خود را عوض کند؟ این طرز فکر را برای سالهای متمادی بهر وسیله ممکن، از گهواره تا گور در گوشها فرو کرده‌اند که زن را از سرنوشت خود گریزی نیست و چه بهتر که بآن تن در داده، تسلیم شود.

درحقیقت سرنوشت زن همانقدر به ساختمان بدنیش بستگی دارد که سرنوشت مرد، زیرا اگر بگوئیم که زن صرفاً "وسيله‌ای جز برای زاد و ولد نیست، پس مرد نیز چیزی جز یک اسب تخم‌کش نمیتواند باشد. این برداشت، انسان را تا درجه حیوانیت پائین میآورد. انسانها برتر از تمام موجودات دیگرعالم هستند، زیرا مدتهاست که خود را از قیود زندگی حیوانی و شرایط تحمیلی طبیعت رها کرده‌اند. برای فهم تفاوت جنسیت مرد و زن اجازه بدهید اول تفاوت بین انسان و حیوان را مورد مطالعه قرار دهیم، زیرا که این مساله بشر را بعنوان یک موجود کاملاً "استثنائی در برابر بقیه حیوانات قرار میدهد.

موجودی یگانه بنام انسان :

از زمانی که داروین ثابت کرد که انسان از یک نسل از میمونهای برتر برخاسته، پژوهشهای بسیاری در زمینه شباهت انسان و حیوان بعمل آمده است. ولی متأسفانه مطالعات کمتری درباره مسأله‌های مهمتر، یعنی تفاوت میان انسان - این موجود یکتا و برتر - و بقیه حیوانات صورت گرفته است.

مارکسیستها بدرستی سرچشمه اصلی این یگانگی را قابلیت، در امر کار کردن و تولید حوایج زندگی دانسته‌اند. نظریه کار^۴ در مورد منشأ انسان، برای اولین بار توسط انگلس در مقاله "نقش کار در تحول میمون به انسان" عرضه شد. امروزه پیشوایان باستانشناسی و مردم‌شناسی از جمله شروود واشبورن^۵، ویلیام هاولز^۶، کنت اولکی^۷ و گوردن چایلد^۸ مانند آنها. ساختن ابزار را معیار تمایز انسان از حیوان میدانند. واشبورن این مسأله را باختصار بشرح زیر مطرح میکند: "با توفیق در ساختن ساده‌ترین ابزار کار بود که سیر تکامل بشر آغاز شد و به تمدن امروزی انجامید"^۹. گوردن چایلد نیز نظریه انگلس را بدین سان تأیید میکند: "باستانشناسی ماقبل تاریخ نشان میدهد که چگونه بشر اولیه بوسیله کار بصورت موجودی والا یعنی انسان درآمد"^{۱۰}.

آنهایی که ارزش ناچیزی برای کار قائلند، مدعی هستند که میمونهای تکامل یافته از اشیاء طبیعی بعنوان ابزار استفاده میکنند و بنابراین کار را نمیتوان بعنوان عامل اصلی برای انسان شدن بشر اولیه نام برد. ولی نکته اینجا است که با وجودی که برترین حیوانات پستاندار از دستهایشان استفاده میکنند (و بهنگام اسارت بسیاری از کارهای یدی را میتوان بآنها یاد داد) ولی هیچ یک از موجودات غیر از انسان، قادر بساختن ابزار نیست. تقسیم کار در بین حیوانات پستاندار وجود نداشته و بقاء هیچ یک از موجودات قبل از انسان وابسته بکار سیستماتیک نبوده است. ادمسون هبل^{۱۱} معتقد است: "دستهایی که با آن میوه را از درختان می‌چیدند و بازوانی که بآن خوردنیهای غارت شده را

بدهان منتقل میکردند، تنها طریقه‌ای بود که نیاز منسوبین بشر یعنی میمونهای آدم‌نما را برمیآورد" ۱۲

برعکس، سرنوشت انسان آنچنان بکار کردن بستگی پیدا کرده‌است که اگر این قابلیت تولیدی از بین برود، نوع بشر بزودی از پهنه گیتی محو خواهد شد. کار و کوشش طریقه‌ای جدید برای بقاء و پیشرفت نوع ویژه‌ای از موجودات، یعنی انسان، فراهم آورده است، بنابراین ما صرفاً "تولید مثل نمیکنیم، بلکه تولید کننده احتیاجات زندگی نیز هستیم.

اهمیت تولید رامیتوان در تغییراتی که کار در رابطه انسان با طبیعت بوجود آورده، مشاهده کرد. اساساً حیوانات برده طبیعت‌اند و در مقابل قدرتهای طبیعی و جریاناتی که از کنترل آنان خارج است، تسلیمند. از طرف دیگر انسانها این رابطه را معکوس کرده‌اند. آنان از طریق کار، در طبیعت نفوذ کرده و نه تنها از کنترل شدن مستقیم توسط آن درامانند، بلکه بصورت کنترل کننده‌این حاکم بزرگ پیشین، یعنی طبیعت درآمده‌اند. میتوان چنین گفت که تاریخ حیوانات برای آنها از قبل نوشته شده‌ولی انسان خود تاریخ را بدست خویش میسازد.

انسان، با رام کردن طبیعت نیازهای جدیدی پیدا کرد و این خود خصوصیتی است که در جهان حیوانات یافت نمیشود. درحالیکه نیازهای حیوانات محدود به برآوردن احتیاجات طبیعی مرکب از تغذیه و تولیدمثل است، انسانها احتیاجات بی‌پایان برتر یا پیچیده‌تر فرهنگی را برای خود بوجود آورده‌اند. بعنوان مثال، در اثر ایجاد تبر بی‌دسته، نیاز به ساختن تبرهای دسته‌دار پدید آمد. از ابزارهای ابتدایی چوبی برای شخم زدن، احتیاج به ابداع گاواهن احساس شد. کارهای بافندگی بادوک به صنعت پیچیده نساجی تبدیل شد. احتیاج بشر از آلونکهای گاهگلی به کارگاههای عظیم و آسمانخراشها تکامل یافت و بالاخره انسان ارباب‌ای را که با گاو کشیده میشد، پشت سرگذاشته و سیستم حمل و نقل سریع (مانند قطار، اتوموبیل، جت، هواپیما و سفائن فضائی) را بعد از انقلاب صنعتی اختراع کرد.

انواع خواسته‌های فرهنگی در رشته‌های آموزش، پرورش، هنر و علم با توجه به‌فعالیت‌های جدید انسانها و در رابطه اجتماعیشان با یکدیگر مطرح شد. حتی نیازهای اولیه بشر از قبیل خورد و خوراک و احتیاجات جنسی نیز اصلاح شده و تغییر شکل یافت. تغذیه، انتخاب جفت و تولیدمثل انسان با حیوان متفاوت است و همانگونه که مارکس نوشته است: "گرسنگی، گرسنگی است، ولی آن گرسنگی که با یک قطعه گوشت پخته بوسیله کارد و چنگال ارضاء میشود با گرسنگی دیگری که بخاطر آن یک‌تکه گوشت نپخته، با چنگ و دندان دریده و بلعیده میشود تفاوت دارد." ۱۳

بموازات تغییراتی که انسان در محیط زیست خود - در طبیعت خارج - ایجاد کرد، در طبیعت داخلی خود نیز تغییراتی بوجود آورد. در طی قرون متمادی قیافه ظاهری انسانها که پوشیده از مو و مشخصات دیگر میمونی بود، تغییر یافت و مهمتر از همه، خوی اجتماعی انسان جایگزین واکنشهای حیوانی او گردید. امروز بشر تقریباً "تمام غرایز حیوانی خود را از دست داده و رفتاری متمدن و اجتماعی، بجای آن برگزیده‌است." ۱۴

این مرور کوتاه بچند تفاوت اساسی بین انسان و دیگر موجودات، تمام نظریاتی که انسان را چیزی جز حیوانی حیل‌گر نمیدانند رانفی میکند. صحیح‌تر است بگوئیم با وجودیکه انسان در بعضی مشخصات بحیوانات شباهت دارد، لیکن خود را از سطح نازل زیست و موجودیت حیوانی بمراتب بالاتر کشیده است. ما بوسیله فعالیت‌های تولیدی و نیروهای اجتماعی شکل گرفته و تا آنجا تغییر شکل یافته‌ایم که دیگر بنده ساختمان بیولوژیکی خود نمیباشیم. همانطور که مارشال سالینز^{۱۵} شاره میکند: "آزاد شدن اجتماع انسانی از کنترل مستقیم عوامل بیولوژیکی تحول عظیمی بود... زندگی اجتماعی انسان بوسیله فرهنگ انسان تعیین میشود نه از طریق ساختمان بیولوژیکی او" ۱۶ این مساله نقطه شروعی است که افسانه "ساختمان بدن زن تعیین کننده سرنوشت اوست" را بباد فراموشی میسپارد. اکنون بگذارید زن را از طریق "نظریه زهدان"^{۱۷} مورد مطالعه قرار دهیم.

"نظریه زهدان" مظهر مادونی جنس زن:

زیست‌شناسی مانند مردم‌شناسی یک علم جوان است و در نتیجه مشمول سوء تعبیرات، نتیجه‌گیریهای سطحی و استنباطهای نارسا و غلط اجتماعی-سیاسی فراوانیست. مسأله‌ای که شناخت جنس مونث را دوچندان دشوار میکند، وجود زیست‌شناسان و مردم‌شناسانی است که اسیر ایدئولوژی بورژوائی هستند. آنان معتقدند که چون زن دارای آلت تولید مثل است، هرگز نمیتواند خود را از کنترل مستقیم بیولوژیکی رها سازد و مجبور است تا ابد زندانی آن باشد. این نظریه، مانند "نظریه آلت رجولیت"^{۱۸} بی‌ارزش است زیرا ادعا میشود که عضوهای جنسی زن و مرد تعیین‌کننده قابلیت این دو جنس میباشد. زن احق بحساب می‌آید زیرا عملکرد جسمی‌اش امکان پیشرفت مغزی و مهارتها و استعدادهای والاتر را از او میگیرد. مرد از سوی دیگر، با داشتن آلت باصلاح برتر میتواند هوش و ذکاوت و ظرفیت اجتماعی خود را پرورش دهد. هردوی این تئوریا افسانه هستند، نه علم.

درحقیقت این جنس مذکر است که در دنیای حیوانات عاجز است، نه جنس مونث. شهادت تاریخ، مردان در رقابت برای رسیدن به زنان با هم جنسان خود می‌جنگند. هرچند غالباً این کار "حسادت" خوانده میشود ولی این بمعنای آرزوی تملک یک زن معین نیست. این صرفاً یک غریزه جنگجوییست که با هیچ احساس شخصی و لطیف بمنظور انتخاب و ترجیح یک زن بخصوص، تعدیل نشده و جنس مذکر صرفاً "بخاطر غریزه مردانه‌اش، تمایل دارد که بیک یا همه زنان دسترسی داشته باشد. در بعضی از حیوانات، نرها برای تصاحب جنس ماده و در بعضی دیگر حتی بدون این بهانه با یکدیگر می‌جنگند. همانطور که "سالی زوکرمن"^{۱۹} میگوید: "روحیه جنگجویی حیوانات درفصل جفت‌گیری برای نشان دادن تفوق شرایط بدنی‌شان است، نه الزاماً" بخاطر حضور یک حیوان ماده"^{۲۰}

بدلیل این خصلت جنگجویی، حیوانات نر، مجزا، انفرادی و بدون تمایل به گردهمایی در گروههای دستجمعی، زندگی میکنند. انواع برتر آنها، در زمینههای تغذیه و امور جنسی، بناچار نسبت بیکدیگر تحمل نشان میدهند. این نقطهضعف جنس نر، در همکاری با همجنسانش، مساله‌ای جدی برای ایجاد روابط گروهی در میان حیوانات بوجود آورده است.

از طرف دیگر، بدلیل موهبت مادری این نقطه ضعف، در جنس ماده دیده نمیشود. مادران با اولاد خود، مجموعه‌ای را تشکیل میدهند که در آن رابطه مادر-فرزندی امکان رشد مییابد. در بعضی از انواع برتر پستانداران، از قبیل شیران، ماده‌ها و فرزندانشان در یک گروه، بایکدیگر بسر میبرند. بعلاوه درحالیکه حیوان نر در مبارزه بخاطر ادامه حیات، تنها بحفظ خویش میانداشد، حیوان ماده بدلیل احساسات مادرانه‌اش باید بفکر حفاظت خود و همچنین بچه‌هایش باشد. در مثالهای متعدد باین مساله برمیخوریم که معمولا "حیوان ماده باهوش‌تر، زیرک‌تر، حيله‌گتر و قادرتر از حیوان نر است. شکارچیان باین مساله معترفند که حیوان ماده بخصوص وقتی با توله‌هایش همراه است خطرناکتر و درعین حال محتاطتر است. این هوشیاری زیرکانه در میان بعضی از انواع حیوانات پستاندار، بیشتر دیده میشود زیرا دوران بارداری و مواظبت از فرزندان طولانی‌تر است. حتی "رابرت آردری" ۲۱ طرفدار سرسخت برتری مردان، نیز معترف است که: "همراه با بالا رفتن تفوق در حیوانات، قدرت جنس ماده نیز افزایش مییابد... آشفنگی فکری در حیوان نر موجب قدرت یافتن حیوان ماده است" ۲۲ رابرت بریفالت ۲۳ نیز صریحا "حیوانات مذکر را احق‌تر از حیوانات مونث میداند.

این نظریات نشان میدهد که "تئوری زهدان" پایه مستحکمی برای کوچک شمردن زن نیست. هرچه باشد، طبیعت به جنس ماده التفات داشته است زیرا این جنس است که بموجودات دوام و بقاء می‌بخشد. تولیدمثل زنان در مبارزه برای بقاء به‌او امتیاز خاصی داده و بدین وسیله میمونه‌های آدم‌نما را قادر ساخت

که از طریق فعالیت کاری از شیوه زندگی طبیعی به شیوه زندگی انسانی تحول یابند. درگذار از میمون به انسان، این حیوان ماده بود، نه جنس مخالف، که رهبری را برعهده داشت، زیرا مهارت او در همکاری با یکدیگر و تولیدمثل وی، اساس ظهور موجودی یگانه و برتر بنام انسان شد. ۲۴

بدین ترتیب بشر از طریق زاد و ولد از دنیای حیوانی به اجتماع مادر سالاری انسانهای عهدباستان رسید و فقط در دوره طبقاتی پدرسالاری، که یک میلیون سال بعد از پدید آمدن انسان بوجود آمد، زن بسطح حیوانی تنزل کرده و بهبهای ازدست دادن ارزشهای انسانی در زندگی فعال اجتماعی، صرفاً "مجبور بانجام تعهدات مادری شد. در جامعه‌ای که برپایه مالکیت خصوصی، نهاد خانواده و برتری مرد استوار است، زن بخاطر وظایف مادری در زنجیر استثمار و ظلمی که امروزه با او روا میشود، گرفتار شد. لکن این شرایط را انسان بوجود آورد، نه طبیعت.

آنهایی که به "نظریه زهدان" معتقدند، باین وسیله میخواهند با تنزل مقام زن ثابت کنند که برتری مرد همیشه وجود داشته‌است. فقط با تنزل مقام علم زیست‌شناسی بیک افسانه علمی است که میتوان به‌چنین نتیجه‌ای دست یافت. آنان که پیرو "نظریه زهدان" هستند، تصور اجتماع پدرسالاری امروز را به‌دنیای حیوانات نیز تعمیم میدهند. در خانواده حیوانی مانند خانواده بشری، جنس نر را در راس و مسئول تهیه مایحتاج زندگی و محافظت از زن و بچه‌ها دانسته و لذا او را "جنس برتر" میخوانند. این حیوان قهرمان معمولاً "جنس مذکر مسلط" خوانده میشود. همانطور که در قصه‌ها آمده‌است، حیوان نر نقش شوهر و پدر را در اجتماع انسانی بازی میکند. جالب‌ترین این تصاویر، هنگامیست که حیوان مذکر در نقش یک شاهزاده مقتدر باحرمی از جنس مخالف و برده‌های رنگارنگ مونث که زندگی و سرنوشتشان در دست اوست، ظاهر میگردد. براستی چه حقیقتی پشت این افسانه نهفته است؟

"جنس مذکر مسلط" ، حقایق و افسانه‌هایش:

در طبیعت پدیده‌ای بنام "جنس مذکر مسلط" وجود دارد زیرا، همانطور که قبلاً اشاره شد، در میان حیوانات، نرها با یکدیگر شدت رقابت و مبارزه میکنند. جنس نر، در زمینه جنسی سخت میکوشد با از میدان بدر کردن رقیب، بالاترین مقام را بدست آورد. حیوانی که بدین ترتیب برنده شده بررقبای مذکر خود تسلط مییابد و لااقل تا مدتی موقعیت خود را حفظ میکند، تا آنکه بوسیله نر قویتری از میدان بدر رود.

ولی نکته اصلی که معمولاً در نظر گرفته نمیشود و یا تحریف میگردد، اینست که این مبارزه صرفاً بین نرها انجام میشود و حتی وقتی که حیوان نر حریف خود را از میدان بدر میکند، موجب تسلط او بر جنس ماده یا گروهی از آنان نمیشود. حیوان ماده، ممکن است صرفاً برای تخم‌کشی، حیوان نر قهرمان را برگزیند. این گزینش وقتی که حیوان ماده بدوران بارداری میرسد، پایان مییابد. زیرا در آن هنگام او بوظایف بارداری مشغول و نگران تولد فرزندانش خویش است. حیوان ماده، صرفنظر از اینکه کدام نر برنده شود، متکی بخود بوده و تهیه غذا و مواظبت از بچه‌هایش را بدون کمک حیوان نر انجام میدهد. درست برخلاف قصه‌های کودکان در مورد حیوانات که معمولاً بوسیله مردانی نوشته می‌شود که خود را دانشمند جا میزنند، در دنیای حیوانات چیزی شبیه پدر وجود ندارد. در میان بعضی از پرندگان و ماهی‌ها، نرها ممکن است در مواظبت از تخم همکاری کنند. این مساله البته آنان را بصورت یک فامیل درنمی‌آورد، بلکه یک نوع مشخص از بقاء جنس است که بوسیله طبیعت طراحی شده‌است. در اکثر موجودات بویژه در میان پستاندارانی که نوع انسان از آن برخاسته، این تنها مادر است که عمل تولیدمثل و بارداری را بعهده میگیرد. همانطور که بریفالت تذکر میدهد: "هر حیوان بالغ، اعم از نر یا ماده، خود

مسئول حفظ خویش و تهیه حواجی روزمره است". تنها مورد استثناء، تهیه آذوقه بوسیله مادر برای بچه‌های کوچک خویش است.

بزبان دیگر، جنس نردر دنیای حیوانات وظیفه پدری را بعهده ندارد زیرا که روحیه مبارزه‌جویی، او را از چنین وظیفه‌ای باز میدارد. این فقط میان انسانهاست که ما همکاری برای مادر بنام پدر مییابیم و این حالت وقتی صورت گرفت که مردان، خود را از غرایز حیوانی آزاد کردند و رفته رفته صفات مشخصه انسانی را برگزیدند. در جریان زندگی اجتماعی بود که مردان توانستند رفتار و روش جدیدی انتخاب کنند و نقش پدری را بعهده بگیرند.

گاهی گفته میشود که چون نرها خصلت مبارزه‌جویی دارند، بالطبع بهترین "محافظان" خانواده‌های حیوانی خود هستند. کلیه این مطالب، افسانه‌های بیش نیست. در بعضی از انواع برتر پستانداران، بخشی از حیوانات نر پیرامون محلی که ماده‌ها و فرزندانشان زندگی میکنند، بصورت گروهی از نگهبانان در حرکتند، تا هنگام خطر، هشدار دهند. ولی حیوانات نر، هرگز برای محافظت آنان نجنبیده و صرفاً در مواقع خطر تنها از خود دفاع میکنند. در دنیای حیوانات هر موجودی برای دفاع از خود، یا می‌جنگد، یا فرار پیشه میکند. تنها استثناء در این قانون ماده‌ها هستند که برای خاطر فرزندانشان می‌جنگند. بنابراین آنچه که "خانواده حیوانی" خوانده میشود، چیزی جز وظیفه مادری نیست که هیچگونه شباهتی بگامیل در اجتماع پدرسالاری امروز که پدر مسئول تهیه غذا و حاکم برزن و فرزندان است، ندارد.

بحث دیگری که برای بکری نشانیدن عقیده برتری و تسلط مرد بر زن صورت میگیرد براین پایه استوار است که در بعضی موجودات (البته نه همه آنها) نرها از ماده‌ها بزرگترند و یا اینکه قدرت عضلانی بیشتری دارند. بدون شبهه، میتوان گفت که تقویت ماهیچه‌ها نتیجه جنگ نرها با یکدیگر میباشد. همانطور که هنری نیسن^{۲۵} در مورد پستانداران نر میگوید: "هرچه حیوان بزرگتر باشد، غذای بیشتری میخواهد و هرچه قویتر است، ماده‌های بیشتری را بخود اختصاص میدهد."^{۲۶}

ولی این فرض غلطی است که این نیروی عضلانی نشاندهنده برتری جنس نر بر جنس ماده است، بلکه صرفاً " برتری نر قوی را از نر ضعیف میرساند. در طبیعت انتخاب جنس مخالف برعهده ماده هاست. حیوان مونث در صورتی نری را میپذیرد که رفتاری خوب داشته و حضورش برای حیوان مونث آرامش بخش باشد. قابل توجه است که هنگامیکه حیوان ماده کار معاشقه را کنار میگذارد و دوران بارداری و زایمان فرا میرسد، کاملاً " از طرف جنس مخالف تنها گذاشته میشود.

بنابراین، اگر حیوان ماده را بعنوان یک جنس ضعیف و متکی به جنس نر توصیف کنیم، مرتکب خطای بزرگی در مورد حیوانات و طرز رفتارشان شده‌ایم. برتری جنس نر در خانواده که یک نهاد اجتماعی بشریست، سالها بعد از شروع تاریخ بشر ظهور کرد. پس می‌بینیم برای پنهان کردن پایه‌های اجتماعی ستم کشیدگی زن، زیست‌شناسی تحریف شده و مورد سوء استفاده قرار گرفته‌است.

"نظریه شکار" عامل تنزل مقام زن

در این تئوری، تقسیم کار بین دو جنس در اجتماعات اولیه بصورت زیر بیان میشود: مردان، شکارچی و رزمنده، و زنان جمع‌کننده غذا و انجام دهنده کارهای عادی روزانه در اردوگاهها بودند. این نظریه وانمود میکند که عمل مرد طبیعتاً " مهمترین وظیفه میباشد و نقش زن در سطح پائین‌تری قرار دارد، زیرا زنان بعلت وضع خاص جسمی مجبور بسکونت در یکجا و موظف بمواظبت از کودکان بودند.

این ادعا، معکوس نشان دادن واقعیت است، چه مهمترین کار نه بوسیله مردان از طریق شکار، بلکه بوسیله زنان ساکن در خانه انجام میگرفته‌است. اول از تهیه غذا صحبت کنیم که مهمترین و اصلی‌ترین نیاز بشر است. بله، این

زنان بودند که استوارترین و محکم‌ترین نقش اجتماعی، یعنی جمع‌آوری آذوقه را بعهده داشتند. در دوره‌ای که شکار هنوز گاهگاه و برحسب اتفاق صورت میگرفت و مردان غالباً "بادستهای خالی برمیگشتند، قبیله با اغذیه جمع‌آوری شده بوسیله زنان اداره میشد. آنان علاوه بر تهیه غذای روزمره، نگهداری و ذخیره آذوقه برای آینده را نیز برعهده داشتند. بدین طریق، در حقیقت ستون فقرات جوامع اولیه را زنان تشکیل می‌دادند.

اما این تنها شروع کار زنان بود. در اینجا احتیاجی نیست بدنبال شواهد برای نقش زن در اینگونه جوامع بگردیم. وقتی که مردان مشغول جستجو و شکار حیوانات بودند، زنان با شکل مختلف تولید، از قبیل درست کردن چرم، تهیه ظروف، صنایع دستی در زمینه‌های مختلف، بنایی، پزشکی و توسعه اولیه انواع علوم مشغول بودند. در حالیکه کوشش زنان در شخم زدن زمین با وسایل ابتدائی رفته‌رفته به کشاورزی تبدیل شد، در جای دیگر زنان، از طریق رام کردن حیوانات وحشی به دام‌داری رسیدند. این پیشرفتهای اساسی نه تنها پایه تمدن آینده را استوار کرد، بلکه مردان را از قید شکار آزاد نمود و آنان را قادر ساخت که رفته‌رفته در اشکال مختلف تولید شرکت کنند و بالاخره قدرت را بانحصار خود درآوردند. پس این زنان بودند، نه مردان که بعنوان نخستین دانشمندان، پرستاران، معلمان و انتقال دهندگان میراث‌های فرهنگی و حرفه‌ای، مهمترین وظیفه را در تقسیم کار اجتماعی بعهده داشتند.

بزرگترین اشتباه کسانی که کورکورانه بطرفداری از جنس مرد تبلیغ میکنند اینست که تمام وظایف سنگین زن در جوامع اولیه را، تنها به اشتغالات کوچک خانگی تشبیه میکنند. در این جوامع چیزی با اسم خانواده بطور خصوصی، بسته و منفرد وجود نداشته، و نیز طبقه مرفه حاکم‌های در میان نبوده تا نقش‌زن را تا درجه بردگی و بندگی و خدمتگزاری فامیل تنزل دهد. خانه‌داران اولیه در راس زندگی جمعی قرار داشتند و نماینده اولین کارگاهها، آزمایشگاهها، مراکز پزشکی، مدارس و مراکز اجتماعی بودند. زن در دوره مادرسالاری کار

گروهی انجام میداده و هیچ شباهتی به نوادگان امروزی خود که در خانه‌های کوچک جدا از هم زندانی شده‌اند، نداشته است.

این مساله برای کم بها کردن مهارت و تکنیک مردان در حرفه شکار نیست، بلکه صرفاً "برای تنظیم ترازنامه و تعیین اهمیت و چشم‌انداز واقعی کار مردان در این دوران است. درحقیقت با این تئوریهای غلط نه تنها کار زن دستکم گرفته شده، بلکه حتی کار مردان در امر شکار نیز تمام و کمال ارزیابی نشده است. مهمترین مشخصه کارمردان، ظرفیت و مهارت در نشان دادن قدرت حیوانی آنان در امر شکار و تحصیل آذوقه نبوده، بلکه در پیشرفت کیفی مردان، در مقایسه با حیوانات در امر همکاری با یکدیگر است.

اغلب خاطر نشان شده که شکار حیوانات بزرگ و خطرناک مستلزم قدرت و مهارت مردان است، که این حقیقتی است. لکن مساله‌ای که حائز کمال اهمیت بوده و کمتر بدان توجه شده، اینست که مردان برای تشکیل گروه شکارچی با همکاری یکدیگر باید بر طبیعت حیوانی، رقابت، جدایی و فردیت خویش فائق می‌آمدند. برتری مردان شکارچی بر حیوانات بر این اصل غیرقابل انکار استوار است که آنان بهنگام شکار، هرگز تحت هیچ موقعیتی نباید یکدیگر را بکشند. این رابطه انسانی هرگز در دنیای حیوانات وجود ندارد. بنابراین مردان برای تامین آذوقه ابتدا یاد گرفتند که چگونه با هم‌دیگر همکاری کنند و آنگاه امکان شکار بدست آمد.

این تغییرات عظیم چگونه بوجود آمد؟ کلیه شواهد بسوی جامعه‌ای اشتراکی اشاره میکند که توسط قبیله‌مادران ایجاد گردید و مردان را بعنوان برادران قبیله‌ای برگردم آورد. همانطور که بریگالت متذکر میشود:

"در اجتماعات انسانی همیشه طرقی برای ایجاد تفاهم، و تضمین پیوندهای برابری و برادری وجود دارد که در میان حیوانات یافت نمیشود. در نتیجه بشر ابتدائی، لزوم امنیت و ارضاء غرایز جنسی خود را در ستیزه‌جویی و رقابت جنگی نمی‌بیند. حیوانات، نزدیکترین همجنسان و حتی جفت خود را در مبارزه

برای غذا از هم میدرند. درحالیکه اعضاء خشن‌ترین و بدوی‌ترین گروه‌های اولیه اجتماعی ترجیح میدادند گرسنگی بکشند ولی غذای خود را با هم‌گروهان خود تقسیم کنند. و بهمین منوال در هیچ جامعه بشری هرچقدر هم ابتدایی باشد چنین دعوایی برای تصاحب یک زن صورت نمیگیرد. "۲۷"

تنها یک اجتماع اشتراکی بی‌طبقه میتوانست تهیه حواج کلیه افراد را برپایه مساوات تامین نماید و روح همکاری را در افرادی که قبلاً "بسان حیوانات بطور مجزا با دشمنی و خصومت زندگی میکردند، ایجاد نماید. دراین جوامع، مردان و زنان، وظیفه خود را برحسب روش تقسیم کاری که خود آن جوامع در شرایط آنروز عملی دانسته و در پیشبرد اقتصادشان ضروری تشخیص داده بودند، انجام میدادند. بسیاری از نویسندگان، نقش زن را دراین اجتماعات کوچک شمرده و کار مرد را بزرگ جلوه دادند. گراهام کلارک^{۲۸} باستانشناس، بطور مثال زنان را موجودات حقیری میدانند که مانند اجداد میمونی خود کارشان صرفاً "جمع کردن غذاست، حال آنکه چهره باشکوه مردشکارچی را نخستین نمونه مردجنگی و جنس برتر توصیف میکند.^{۲۹} این نظریه چیزی جز یک تعصب مردانه نیست.

المان سرویس^{۳۰} مردم‌شناس، نظریه بالا را بطرزی دیگر بیان میکند. او گمان میکند که مردان بخاطر قدرت و سرعت بیشتر، پیشه شکار را برگزیده و اگر زنان با مردان در امر شکار همگام نبوده‌اند، بخاطر ضعف جسمانی و وظیفه بارداری زنان بوده‌است. ۳۱

ما میتوانیم اینطور نتیجه بگیریم که خصوصیت جنگجویی و مبارزه‌طلبی، مردان را بشکار سوق داد، ولی این نظریه که زنان بخاطر وضع جسمانی قادر بشکار نبودند را بشدت رد میکنیم. هرکس میتواند با مشاهده رفتار گوشخوان و حیوانات شکاری دریابد که این نظریه تا چه حد نارساست، زیرا جنس ماده در مهارت و تندی از جنس نر چیزی کسر ندارد. همانطور که هیچ نوع ضعف جسمانی بین نر و ماده شیرها و ببرها وجود ندارد. از طرف دیگر کافیس‌نشان داده شود که حجم و وسعت کارهایی که زنان انجام میدادند، در مقایسه با

حرفه‌اصلی مردان یعنی شکار - انصار یک حرفه - بدین دلیل بوده که زنان صرفاً "بعلت وسعت حجم کارهای روزمره خود، به‌امر شکار نمی‌رسیدند . درخاتمه می‌بینیم "نظریه شکار" مانند "نظریه زهدان" که از آن منشعب شده، تحریف واقعیت علوم مردم‌شناسی و زیست‌شناسی است که تنها بمنظور تبلیغات علمی کاذب بر ضد زن و معرفی او بعنوان "جنس دوم" ارائه شده‌اند .

آیا زن همیشه ستم‌میدیده‌است؟

از زمان ظهور جنبش‌آزادی زنان، بعضی از زنان نویسنده و حتی مردم‌شناس، تحت‌تاثیر این نظریات غیرعلمی به‌نتایج مایوس‌کننده‌ای رسیده‌اند . آنها چنین می‌گویند که نه‌تنها زن در اجتماع پدرسالاری، بلکه در تمام دوره تاریخ بشر مورد ستم قرار گرفته‌است . بموجب این طرز فکر، زنان در اجتماع پدرسالاری نه‌تنها تحت انقیاد شوهران و پدران خود بوده‌اند، بلکه در جوامع اولیه نیز زیر فشار برادران و دایی‌های خود قرار داشته‌اند .

هنوز تعدادی از اجتماعات ابتدایی در سرتاسر گیتی وجود دارند که کم و بیش بطریقه مادرسالاری اداره میشوند . آنها را معمولاً "اجتماعات "مادرتباری" * می‌خوانند ، زیرا سیر خویشاوندی از طریق مادران تعیین میشود . ولی مساله از اینهم عمیق‌تر است . در این جوامع ، وابستگی خانواده به‌پدر بطور ناچیزی رشد کرده و یک مرد از طریق رابطه شوهری او با زن (مادر) شناخته میشود ، نه از طریق رابطه پدر- فرزندی ، یعنی درحقیقت فرزندان ، متعلق به مادر و بستگان او بوده‌اند . این بدان معنی است که فرزندان نه‌تنها به مادرانشان ، بلکه به دایی‌هایشان نیز تعلق دارند . در این جوامع ، دایی‌ها وظیفه "پدري" درباره فرزندان خواهرانشان بعهده دارند . از اینرو، این اجتماعات گاهی "جامعه دایی‌سالاری"^{۳۲} که نشان‌دهنده رابطه دایی- خواهرزاده است ، نیز خوانده میشود .

اجتماعات مادرستباری که از دوره ماہرسالاری زنده مانده، در زیر فشار اجتماع پدرسالاری تغییر یافته، گواه برتری نظام اجتماعی مادرسالاری است. درحقیقت وقتی که علم مردم شناسی در قرن گذشته شناخته شد، اغلب قبیلہهای ابتدایی که در روی زمین باقی مانده بودند، تا حدودی تغییر شکل یافته، جفت‌های دونفری، یعنی آنچه را که "مورگان" ۲۲ بان "خانواده‌های جفتی" ۳۴ نام میدهد، در این جوامع ظاهر شده بودند.

ولی این خانواده‌ها که قسمتی از زندگی دستجمعی اقوام مادرستباری بودند، بطور قابل ملاحظه‌ای با خانوادہای که در نظام پدرسالاری در اجتماع طبقاتی وجود دارد، فرق داشت. یک مرد که از خارج بگروه اضافه میشد، بنام شوهر زن تلقی میگردید. باوجودیکه شوهران برای تهیه آذوقه برای زنان و فرزندان با یکدیگر همکاری میکردند، ولی تنها بعنوان تابع دایی‌ها بوده، و در مقایسه، منزلتی غیررسمی و نازل داشتند و دائیها شرکای اصلی اقتصادی در قوم خواری و نگهبانان کودکان او بشمار میآمدند.

مردم شناسان تجربی که حل مسایل را از دیدگاه تاریخ رد میکنند، دچار یک نوع بی تکلیفی در برخورد با این اقوام میشوند. بطورمثال "مالانوسکی" ۳۵ در مطالعاتش در مورد مردمان مجمع‌الجزایر "تروبریند" ۳۶ اصل حق مادری را چنین توضیح میدهد: "ما مردمان تروبریند را بصورت قومی یافتیم که براساس مادرستباری ساخته شده بود. در این نظام، هر نوع رابطه اجتماعی فقط از طریق نحوه ارتباط با مادر بحساب میآید. زنان تروبریند سهم قابل ملاحظه‌ای در پیشبرد زندگی اقتصادی، مراسم تشریفاتی و جادوگری و حتی رهبری قوم بعهده دارند." * *

ولی چون این بومیان نهادهای اجتماعی مستحکمی در رابطه با ازدواج جفت‌های دونفری دارا هستند، مالانوسکی برای پیدا کردن "پدر" در این اقوام بدردرس دچار میشود. بنا بگفته خود بومیان کلمه "تاماما" ۳۷ که مالانوسکی سعی دارد آنرا "پدر" بخواند، چیزی جز "شوهرمادر" نیست، که در بعضی موارد

حتی "مردگریبه" یا صحیح‌تر گفته شود "خارجی" خوانده میشود. بزبان دیگر، مردی که از خارج بقوم وارد و بعنوان شوهرزن شناخته میشود، هنوز باو عنوان پدر نمیتوان داد. در حقیقت "پدری" وظیفه دایی‌هاست. مالانوسکی چنین مینویسد: "مقام اجتماعی از طریق مادر بوسيله دایی بفرزندان خواهرش سپرده میشود، این نحوه سازماندهی قوم که به نحو چشم‌گیری جنبه مادرتباری دارد، دارای اهمیت بسیار است که ضمن آن افراد با علائق نزدیک، احساسات مشابه، منافع مشترک و گوشت و خون بهم پیوسته‌اند. از این گروه آنهایی که حتی بوسيله ازدواج رابطه پدر و فرزندى دارند، شدیداً "کنار گذاشته میشوند." ۳۸

در این رابطه چیزی را که مالانوسکی تاثیر دوجانبه یا "دوگانه" ۳۹ میخواند همان تاثیر ازدواج بر نظام جامعه مادرتباریست. در این جوامع، فرزندان بدو مرد بالغ که بمادرشان وابسته‌اند، چشم دارند. یکی بسوی دایی، براساس رابطه سنتی و دیگری بسوی تازه واردی بنام شوهر مادرشان. دلیلی که مالانوسکی نمیتواند بخوبی از حل این مشکل برآید، اینست که اقوام تروبریند نماینده اجتماع مادرتباری در گذار بشکل اجتماع "پدرتباری" ۴۰ هستند.

پیشگامان مردم‌شناسی در قرن گذشته به نمونه‌های بسیاری از اجتماعات مادرتباری در گذار به اجتماع پدرتباری و سپس به سازمان اجتماع پدرسالاری برخورد کرده‌اند. همانطور که "سیدنی هارتلند" ۴۱ از شواهد موجود نتیجه میگیرد: "سلطه جامعه پدرسالاری که بتدریج باعث نابودی و غارت حقوق زن در تمام دنیا شده، در همه جا بدنبال جوامع در حال گذار مادرتباری شکل گرفته است" ۴۲

موقعیت زنان در این جوامع در حال گذار تقریباً "دست نخورده باقی مانده و آنان همچنان از استقلال اقتصادی و احترام اجتماعی برخوردار بوده‌اند. ولی در بعضی مناطق دیگر، بخصوص جوامعی که مناسبات طبقاتی نظام پدرسالاری بریک اقتصاد توسعه نیافته مسلط شده، زنها همانند خواهران امروزی‌شان، مقام تنزل یافته‌ای دارا هستند و در زیر ستم پدر، شوهر و برادرانشان زندگی میکنند.

قاره استرالیا نمونه گویایی از موقعیت تنزل یافته و حقیر زن در جوامع اولیه است. ولی بنظر "اسپنسر" ۴۳ و "گیلن" ۴۴ که بزرگترین مراجع در مورد قبایل مرکزی استرالیا هستند، یک فاصله عمیق بین دوران سنتی و کهن و وضع امروزی آنان در این اقوام بچشم میخورد. آنها نتیجه میگیرند که در این مناطق در گذشته زنان مقامی بمراتب برتر در مقایسه با دوران اخیر داشته‌اند. ۴۵

رابرت بریفالت جمع‌بندی این مطالب و بقیه گزارشات را باین صورت بیان میکند: "بطور کلی جامعه پدرسالاری بر پایه برتری مرد و تنزل مقام زن، نشانه‌هایی از تغییر و تحولات نه‌چندان دور مییابد که جانشین وضع با نفوذ و پراحترام قبلی زن شده‌است". او اضافه میکند: "بومی‌های استرالیا نه‌تنها نژادی ابتدایی، بلکه از بسیاری جهات نژادی پست بحساب می‌آیند و بدین دلیل وقتی تسلط مرد قدرت واقعی مییابد، به شدیدترین صورت آن تجلی میکند." ۴۶ این مساله در قاره‌ای که در عرض یک قرن که سفیدپوستان با آنجا مهاجرت کرده‌اند، بعلت امراض و سایر مشکلات جمعیت ۵۰۰ هزار نفری آن به ۵۰ هزار نفر تقلیل یافته، تعجب‌انگیز نیست.

در عوض مناطقی وجود دارند که مادرسالاری در آنجا حفظ شده و چیزی بنام تنزل مقام زن یا مرد وجود ندارد. چنین نمونه‌هایی رامیتوان در میان سرخپوستان امریکای شمالی مشاهده کرد که برتری مرد و ستم بر زن تا زمانی که مردم متمدن اروپایی، باویسکی و تفنگ با آنان نناخته بودند، وجود خارجی نداشت. بریفالت از یک مبلغ مذهبی بنام "لافی تو" ۴۷ چنین نقل میکند:

"هیچ چیز باندازه برتری زنان حقیقی جلوه نمیکند، این زنانند که بقوم استحکام بخشیده و اصالت خون، شجره نسل‌ها، نظام تولیدمثل و حفظ فامیل را پاسداری میکنند. در وجود آنها قدرت واقعی نهفته است. انتخاب محل قبیله، اختیار مزارع و مالکیت محصولات با آنها تعلق دارد. آنها روح شورا و داور مطلق جنگ و صلحند" ۴۸

بنا بگفته "الکساندر گولد" ۴۹ نفوذ زنان در انتخاب روسای قبیله، بدون

شک تعیین کننده بوده و فعالیتهای روسا بخصوص در مسایل جنگی بوسیله عاقله زنان یا مدیرها بطور دقیق نظارت شده و رؤسا راهنمایی میکردند، و اگر نتیجه کار آنها رضایت بخش نبود، مدیرها بخلع و برکناری آنان رای میدادند. در دوره کنفدراسی "ایراکیوس" ۵۰ زن، هم در انتخابات و هم در برکناری رؤسا و سایر مقامات، نفوذ بیشتری از مردان داشتند. عقیده عمومی بیشتر تحت تاثیر زنان قبیله بود تا مردان و بسیاری از جنگها باید قبلا" به تائید شورای عاقله زنان میرسید! قدرت واقعی زنان از اینجا معلوم میشود که کلیه اسناد انتقال زمین در حکومتهای استعماری تقریباً همگی بامضاء زنان رسیده است.

یکی از جالبترین تضادها بین مردان ایراکیوس و مردان سفیدپوست در طرز تفکرشان نسبت بزن در کتاب بریفالت نقل شده است. شخصی بنام پپترخوب" خطاب بفرمانده "کلینتن" ۵۲. خطابه زیر را که نشانگر احترامات فائقه سرخپوستان بزنان است، ایراد میکند:

"برادران، اجداد ما مخالفت با شورای زنان و بخصوص فرماندهان زن را بزرگترین تجاوز بحقوق خود میدانستند. آنان این سروران را بزرگان زمین دانسته و حد اعلاء احترام را برای آنان قائل بودند. اجداد ما میگویند: چه کسانی بجز زنان، ما را بوجود آورده اند؟ چه کسانی بجز زنان زمین هایمان را کشت و ذرع کرده، آتشها را روشن نگاهداشته و دیگهای غذامان را بجوش آورده اند؟ برادران، زنان ما میگویند که بیمناکند... آنها درخواست میکنند که احترامی که اجداد ما برای زنان قائل بودند، بدست فراموشی سپرده نشده و تحقیر نگردند. روح بزرگ، آنان را بوجود آورده است. فرماندهان زن تمنا دارند بگذارید آنها بدان آزادی که روح اجدادمان بآنان ارزانی داشته، سخن بگویند... زیرا آنها زندگی قومند." ۵۳

بریفالت همچنین از قول "راک هیل" ۵۴ نقل میکند: "بچه وسیله زنان برای نژادی قانون شناس و وحشی که حتی با بی میلی از روسای قبایل خود اطاعت میکردند، این نکته را قابل قبول ساختند که فرمانروایی زنان را چنین کامل پذیرا شوند؟ این مساله ایست که به بررسی آن میارزد" ۵۵

این سند بدشواری تصویری از "زن همیشه ستم‌کشیده" بما می‌دهد. این حقیقت که زنان در بعضی مناطق ابتدایی باندازه خواهران خود در جامعه پدرسالاری متمدن امروزی مورد ظلم قرار می‌گیرند، این امر را ثابت نمی‌کند که زنان همیشه ستم‌میدیده‌اند. تنها چیزی که در این میان باثبات میرسد آنست که در بعضی مناطق و نه در همه جا، مقام دایی‌ها، همراه با تنزل مقام مادران و خواهران، در این اقوام تنزل یافته‌است. با این حال بعضی از این دایه‌ها، چنان ظالمانه با زنان رفتار میکردند که الگوی مرد امروزی بشمار می‌آیند.

ولی از نظر تاریخی، قبل از اینکه پدرسالاری متداول گردد، چیزی بنام برتری مرد برزن یا بالعکس وجود نداشت. در جامعه قبیله‌ای، زنان با یکدیگر همچون خواهران و مردان همچون برادران می‌زیستند. اساس ساختمان این اجتماع برپایه برابری در کلیه ابعاد زندگی اقتصادی، اجتماعی و جنسی استوار بود. بنابراین زنان همیشه مورد ستم قرار نمی‌گرفتند. ستم‌کشیدگی زن جزولاینفک اجتماع ظالمی بود که قدرت را بدست گرفت و جایگزین جامعه مادرسالاری شد. در حقیقت "نظریه دایی‌سالاری" شکل جدیدی از همان "نظریه زهدان" بوده و بطلان این دو تئوری باید در جنبش زنان باثبات برسد.

متاسفانه نویسندگان زن با نفوذی از قبیل "کیت‌میلت" ۵۶ هرچند نظریه "سرنوشت زنا ساختمان بدنی او تعیین میکند" را بمسخره می‌گیرد، ولی بمسئله همیشگی نبودن اسارت زن توجه نکرده‌است. این چهره شناخته شده جنبش زنان، تحت تاثیر مردم‌شناسان مخالف مکتب تاریخ، قرار گرفته‌است. او در کتابش "سیاست جنسی" ۵۷ مینویسد: "دنیای اولیه و دنیای متمدن هردو، دنیای مردان میباشد" ۵۸. او معتقد است که زنان همیشه از طریق پدرسالاری و پیش از آن، از طریق دایی‌سالاری تحت ستم بوده‌اند. جای تعجب است که او خود قبول دارد که نمیداند جامعه مادرسالاری، زمانی وجود داشته یا نه.

"فایرستون" ۵۹ در کتابش "دیالکتیک جنسی" ۶۰ به نحو عمیق‌تری این اشتباه را قبول کرده و ادعای مردان را تکرار میکند. بگفته او ستم وارده بر زنان

قدیمی‌تر از تاریخ مکتوب است و بدورانهای قبل از آن یعنی دوران اولیه بشر برمیگردد. او معتقد است که بعلت ساختن بدنی زن، فعالیت تولیدی از حیثه قدرت وی خارج بوده و باین وسیله جهل خود را درباره سوابق و مدارکی که نشاندهنده کار و کوشش تولیدی زن در جوامع اولیه است باثبات میرساند. او چنین معتقد است که "بخاطر وضع جسمانی، زن همیشه در بند جریانهای اسرارآمیز زندگی دست و پا میزند" ۶۱ و تقریباً همان بحثی را که مردان برای زنان، در مورد زایمان و بچه‌داری قائلند، تکرار میکند. بنابراین نتیجه میگیرد که زنان دائماً "بخاطر ضعف جسمانی منکی بمردان بوده‌اند، صرف نظر از اینکه این مرد، برادر یا شوهر یا پدر باشد.

فایرستون بتمام معنی در بن بست "نظریه زهدان" گیر افتاده است. او نظریات مارکس و انگلس را رد کرده و میگوید که آنها "تقریباً" هیچ چیز" در مورد زنان بعنوان یک طبقه ستم‌کش نمیدانستند. او اضافه میکند: "خاصیت تولید مثل زن بود که باعث شد آنهمه ظلم و تعدی نسبت با او روا شود، نه استقرار ناگهانی پدرسالاری" ۶۲ و بالاخره خانم فایرستون که خود طرفدار آزادی زن است، طوطی وار نظریه ضد آزادی زنان، مبنی بر اینکه وضع جسمانی زن سرنوشت ساز اوست را تکرار میکند، بدون اینکه در باره حقایق، بررسیهای لازم را کرده باشد. متأسفانه بعضی از زنان مردم شناس با وجود مطالعاتشان در این زمینه، اشتباهاتی از این قبیل مرتکب شده‌اند. آنها تحت تاثیر یا در اثر اعاب بوسیله معتقدین تئوری برتری مرد و ایدئولوژی بورژوازی که در حوزه مردم شناسان نفوذ کرده، افسانه همیشه پست بودن زن را تأیید میکنند. مردم شناس انگلیسی بنام "لوسی مر" ۶۳ میگوید: "در ساده‌ترین اجتماعات و البته در بعضی جوامع صنعتی زنان هرگز کاملاً" مستقل نیستند... آنها اجباراً" همیشه بمرد، چه برادر یا شوهر یا پدر منکی بوده‌اند" ۶۴ این نظرافراطی حتی در مورد جوامع مادر تباری دورانهای اخیر که زنان استقلال اقتصادی و احترام اجتماعی خود را حفظ کرده‌اند، هم حقیقت ندارد، تاچه رسد بعصر مادرسالاری، که تسلط مرد بر زن، اصولاً وجود نداشته است.

"کتلین آبرل" ۶۵ بهترین مقاله انتقادی را بر کتاب "خویشاوندی مادرتباری" که در سال ۱۹۶۱ بمناسبت صدمین سال حقوق مادر چاپ شده نوشته است. اما حتی او نیز معتقد است که زن همیشه ستم دیده است. او در مقاله‌ای که اخیراً برای جنبش آزادی زنان نوشته، متذکر میشود: "قدرت مرد که زن را بطور مداوم استثمار میکند، از انباشت سرمایه سرچشمه میگیرد که مورد پشتیبانی دولتها میباشد." این یک نظریه مارکسیستی است. اما او تدریجاً شیوه ماتریالیسم تاریخی را بفراموشی میسپارد و میگوید: "حتی در جوامع منکی بشکار نیز بنظر میرسد که همیشه زنان نقش "جنس دوم" را بعهده داشتند و کمابیش تابع مردان بوده‌اند" ۶۷

درحالیکه این مساله ممکن است در مورد بعضی از اجتماعات منکی بشکار، که در دوره‌های اخیر تغییر شکل داده‌اند، صدق کند ولی در مورد اجتماعات اولیه منکی بشکار، در دوران مدرسالاری درست نیست. برای تایید این مطلب، تکرار میکنم: حرفه شکار مرد، علت برتری و تسلط مرد برزن نبوده، بلکه در اثر بوجود آمدن مالکیت خصوصی، تمایزات طبقاتی و خانواده پدرسالاری بود که مقام زن تزل یافت.

تقسیم کار اجتماعی در مقابل تقسیم کار خانوادگی

این مساله ما را با آخرین نقطه پیچیده‌افسانه "زن بعنوان جنس دوم" میرساند که مربوط به تمایز تقسیم کار بین زن و مرد در اجتماع اولیه و جامعه متمدن امروزی است برطبق تبلیغات متداول، تقسیم کار بین زن و مرد همیشه بهمین نحو امروزی بوده، یعنی کارزن بخانه و خانواده محدود میگردد. از این دیدگاه، از اولین روزهای تاریخ بشر، تقسیم کار بین زن و مرد، مانند تقسیم کار بین زن و شوهر در خانواده امروزی بوده‌است. برای کار کردن، مرد از خانه بیرون میرود، درحالیکه زن در خانه میماند تا وظایف خانگی و فامیلی خود را انجام دهد. بعضی از زنان طرفدار آزادی زن، این را بخود امانتی میدانند که مرد درقبال

کار خود بیرون از خانه، مزد دریافت میکند، ولی زن از این بابت چیزی نمیگیرد. ولی بی‌عدالتی از اینهم فراتر میرود، زیرا زن وابسته بخانه، از نظر زندگی فرهنگی عقیم و در این حصار با انجام کارهای احمقانه، مستمر و روزمره میبوسد.

زنان از اشتغال بکارهای اجتماعی که بآنها استقلال اقتصادی میدهد، محرومند، این‌گونه کارها تنها بمردان تعلق دارد. ازدواج و تشکیل خانواده بهترین حرفه برای زن واقعی بحساب می‌آید. قوانین ارتجاعی در مورد سقط جنین و جلوگیری از بارداری، بدون توجه بخواست زن، و وراثت فرزندان ناخواسته وادار می‌سازد و با فقدان موسسات مهدکودک، زن اجباراً "بار تربیت فرزندان را شخصاً" بدوش میکشد.

برطبق مقررات کلیسا ومدافعین نظام موجود، زن باید درخانه و خانواده که همیشه وجود داشته، بماند و بشوهر و فرزندان خود خدمت کند. ولی این صحیح نیست که غریزه تولید نسل را که امری طبیعی است، با ایجاد خانواده که یک نهاد بشریست یکی بدانیم. در حالیکه زنان وظیفه دائمی بقاء نسل را بعهدہ دارند، ولی همیشه محکوم بزندگی در واحدهای کوچک و مجزا، بنام خانواده و در خدمت شوهر وفامیل نبوده‌اند. بزبانی ساده‌تر، "خانواده جاودانی" ۴۸۸ خردین تلاش جهت بثبوت رساندن "نظریه زهدان" برای پست شدن زن میباشد.

اولین تقسیم کار بین زن ومرد، برخلاف امروز، تقسیم کار بین شوهری که بیرون از خانه کار میکند و زنی که در داخل خانه، بکارهای روزمره خانگی مشغول است نبوده، بلکه هریک از دو جنس در اجتماعات اولیه، کار اجتماعی انجام میداده‌اند. این تقسیم کار عملی بود زیرا سیستم تولید اشتراکی، با مواظبت و تربیت و بزرگ کردن بچه‌ها بصورت دستجمعی همراه بود. دختران بوسیله زنان بالغ برای وظایفی که باید در آینده بعهدہ بگیرند، آماده میشدند و پسران نیز بعد از سن معینی بمردان بالغ سپرده میشدند تا تعلیمات لازم از

آنان دریافت دارند. تولید مثل و بزرگ کردن بچه‌ها یک کار اجتماعی بحساب می‌آید و مردان و زنان هر دو بطور مساوی در آن شرکت داشتند. تنها با افول جوامع مادرسالاری و از میان رفتن تساوی حقوق بین زن و مرد بود که زنان از کارهای اجتماعی کنار گذاشته شده و به‌بردگی در خانه‌گمارده شدند. تا بالاخره مردان در این نحوه تقسیم کار، قدرت را بدست گرفتند.

تاریخ‌نویسان مشخص کرده‌اند که با کشف جدید اقتصادی برپایه کشاورزی و دامپروری، تقسیم کار جدید بوجود آمد و جای تقسیم کار قدیم بین دو جنس را گرفت. بطور مثال گله‌داری از مزرعه‌داری جدا شد، استخراج فلزات، خانه سازی، کشتی‌سازی، بافندگی و سفال سازی و بسیاری از حرف دیگر جنبه تخصصی پیدا کردند. همراه این تقسیم کار در پیشه‌های مختلف، تخصص‌های جدیدی در فضاهای فرهنگی رشد کرد و از کشیش گرفته تا شاعر و از عالم گرفته تا هنرمند بوجود آمدند.

در این تحول نقش زن و مرد عمیقا" تغییر شکل یافت و با گسترش این نحوه تقسیم کار، اداره کارها بیش از پیش و بالاخره انحصارا" در دست مردان قرار گرفت. زنان در زیر فشار، از فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی دست‌کشیده و بگوشه خانه رانده شدند و با بالا رفتن قدرت دولت و کلیسا بزنان آموخته شد که زندگیشان بچهار دیواری خانه ختم میشود و بهترین زنان آنهایی هستند که بدون شکوه و شکایت بشوهر و خانواده خود خدمت میکنند. در این تنزل مقام زن و ارتقاء درجه مرده زنان نه‌تنها بعنوان تاوان، جای خود را در کارهای اجتماعی از دست دادند، بلکه سیستم قبلی مواظبت از کودکان بطور دستجمعی نیز برچیده شد.

مسلمانان "زنان طبقات رنجبر، همیشه کار کرده‌اند. در دوره طولانی کشاورزی آنها در مزارع بکار کشت و در کلبه‌ها بکارهای دستی مشغول بودند و از بچه‌ها مواظبت کرده و کارهای خانه را نیز انجام میدادند. ولی کار آنها برای شوهر و خانواده بود و بهیچوجه فعالیتهای شباهتی بکار اجتماعی در جوامع اشتراکی

گذشته نداشت. بطور کلی شرکت در تولیدات اجتماعی موجب رشد بدنی و مغزی گشته و گوشه‌گیری و اشتغال بمسئولیت‌های خانگی، زنان را ضعیف و کوتاه‌فکر بار می‌آورد.

بعبارت دیگر، تقسیم کار بین دو جنس همیشه چنین نبوده‌است، تقسیم کار تحت سلطه مرد که با اجتماع طبقاتی، مالکیت خصوصی و خانواده پدرسالاری همراه بود، نمایانگر دستبرد مرد به حقوق زن است. بخصوص امروزه که کار در مزرعه خانوادگی نیز از بین رفته و نقش خانواده بیک‌هسته کوچک مصرفی در عصر شهرنشینی بدل شده‌است.

رد کردن افسانه‌ای که موجب انقیاد زن با تئوریه‌های "زهدان" و "خانواده ابدی" و... تنها بمنظور تصحیح اشتباهات چند دانشمند و تاریخ‌شناس نیست، بلکه تاثیرات عمیقی بر جنبش آزادی زن می‌گذارد. این استدلال مبنی بر اینکه وضع جسمانی زن موجب تنزل مقام وی در اجتماع امروزیست، وسیله‌ی ادامه تسلط مرد بر زن است. اگر بی‌پایگی این ادعاها ثابت شود، موقعیت برتر آنان که بر پایه این استدلال‌ها بنا شده فرو خواهد ریخت.

جنس ماده در طبیعت هیچ ناتوانی جسمانی در مقایسه با جنس نر ندارد، و زن هرگز بخاطر توالد و تناسل در اجتماعات ماقبل طبقاتی تنزل مقام نداشته است. برعکس، آنها از بالاترین احترامات بخاطر نقش دوگانه‌شان در کار تولیدی و بقاء نسل برخوردار بودند. بنابراین موقعیت اجتماعی زن در جامعه، همراه با شرایط تاریخی شکل گرفته و تغییر شکل یافته است. دگرگونی عظیمی که باعث زوال و از بین رفتن اجتماع مدرسالاری اشتراکی شد، به تنزل مقام زن منتهی گردید. همراه با ظهور اجتماع طبقاتی مدرسالاری بود که وضع جسمانی زن بعنوان بهانه‌ایدئولوژیکی، برای توجیه و ادامه محرومیت زن از زندگی اجتماعی و فرهنگی و نگاهداشتن او در مقام بردگی بکار رفت.

فقط با تشخیص این مساله‌است که زنان میتوانند دلایل اصلی انقیاد و تعدی و ظمی که امروزه بر آنان روا میشود را در رابطه با اساس نظام سرمایه‌داری

دریابند. تا زمانیکه زنان را با این نظریه، که طبیعت-نه اجتماع- عامل عقب ماندگی زن میباشد، اغفال میکنند، ما زنان در میدان مبارزه برای آزادی شکست خواهیم خورد. در یکی از تظاهرات اخیر زنان در امریکا، این شعار بچشم میخورد " ساختمان بدنی زن، سرنوشت او را تعیین نمیکند "

این باید شعار جنبش آزادی زنان باشد.

- ۱- Engels
 - ۲- Sexist
 - ۳- Patriarchal
 - ۴- Labour Theory
 - ۵- Seherwood Washburn
 - ۶- William Howells
 - ۷- Kenneth Oakley
 - ۸- V. Goldon Childe
- ۹- از مجله ساینتیفیک امریکن ، سپتامبر ۱۹۶۰
- ۱۰- از کتاب "چه اتفاقی در تاریخ افتاد" ، صفحه ۲۷
- ۱۱- Adamson Hoebel
 - ۱۲- از کتاب "انسان در جامعه اولیه" ، صفحه ۹۲
 - ۱۳- از کتاب "ذیلی بر انتقاد از اقتصاد سیاسی" صفحه ۲۷۹
 - ۱۴- از کتاب "جواب به میمون برهنه" نوشته اولین رید
 - ۱۵- Marshall Sahlins
 - ۱۶- از مجله ساینتیفیک امریکن ، سپتامبر ۱۹۶۰ ، صفحه ۷۷
 - ۱۷- Uterus Theory
 - ۱۸- Penis Theory
 - ۱۹- Sir Sally Zucherman
 - ۲۰- از کتاب "زندگی اجتماعی میمونها و میونها بی دم" ، صفحه ۶۹
 - ۲۱- Robert Ardrey
 - ۲۲- از کتاب "نسل افریقا" ، صفحه ۱۲۵
 - ۲۳- Robert Briffault
 - ۲۴- از کتاب "افسانه حقارت زن" نوشته اولین رید
 - ۲۵- Henry W. Nissen

- ۲۶- از مجله ساینتیفیک امریکن، ۱۹۶۰
- ۲۷- از کتاب "مادران"، صفحه ۱۱۸
- ۲۸- Grahame Clark
- ۲۹- از کتاب "از برده‌داری تا تمدن"، صفحه ۸
- ۳۰- Elman R. Service
- ۳۱- از کتاب "سازمان‌های اجتماعی ابتدایی"، صفحه ۳۹
- *- Matrilineal
- ۳۲- Avuculate
- ۳۳- Morgan
- ۳۴- Pairing Families
- ۳۵- Malinowski
- ۳۶- Trobriand
- ** از کتاب "زندگی جنسی وحشیها"، صفحه ۳
- ۳۷- Tama
- ۳۸- از کتاب "زندگی جنسی وحشیها"، صفحه ۴
- ۳۹- Duality
- ۴۰- Patrilineal
- ۴۱- Sidney Hartland
- ۴۲- از کتاب "اجتماع اولیه"، صفحه ۳۴
- ۴۳- Spancer
- ۴۴- Gillen
- ۴۵- از کتاب "قبایل بومی استرالیای مرکزی"، صفحات ۱۹۶-۱۹۵
- ۴۶- از کتاب "مادران"، صفحات ۳۳۹-۳۳۸
- ۴۷- J.F. Lafitau
- ۴۸- از کتاب "مادران"، صفحه ۳۱۶

- ۴۹- Alexander Gold
- ۵۰- Iroquois
- ۵۱- از کتاب "مردم‌شناسی"، صفحه ۳۶۵
- ۴- Good Peter
- ۵۲- Clinton
- ۵۳- از کتاب "مادران"، صفحات ۳۱۷-۳۱۶
- ۵۴- Rock Hill
- ۵۵- از کتاب "مادران"، صفحه ۳۲۷
- ۵۶- Kate Millet
- ۵۷- Sexual Poletics
- ۵۸- از کتاب "سیاست جنسی"، صفحه ۴۶
- ۵۹- Shulamith Firestone
- ۶۰- The Dialectic of Sex
- ۶۱- از کتاب "دیالکتیک جنسی"، صفحه ۸۴
- ۶۲- از همان کتاب، صفحه ۸۳
- ۶۳- Lucy Mair
- ۶۴- از کتاب "مقدمه‌ای بر مردم‌شناسی اجتماعی"، صفحه ۸۳
- ۶۵- Kathleen Aberle
- ۶۶- Matrilineal Kinship
- ۶۷- از مقاله "از پائین به بالا"، ژانویه ۱۹۷۱
- ۶۸- Eternal Family

تبرستان
www.tabarestan.info



انتشارات سحر

۲۵ ریال | بها